

# موعودگرایی و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

**ایران پرس واچ:** پژوهشگر دینی صاحب نام ایرانی، حسن یوسفی اشکوری شخصیتی نیست که برای فارسی‌زبانان ناشناخته باشد. چندی پیش خبرگزاری آلمان در مصاحبه‌ای با ایشان که با عنوان "[موعودگرایی، ولایت‌مداری در جمهوری اسلامی](#)" منتشر شده، برخی مسائل روز عرصه سیاست داخلی ایران را از منظری اعتقادی و تاریخی مورد توجه قرار داده است. هرچند نگاه نقاد اشکوری برخی از نقاط تاریک و مبهم در روابط میان افراد و گروه‌های دینی فعال در عرصه سیاسی چهار دهه اخیر را به خوبی روشن ساخته و پرتو جدیدی بر آنها می‌افکند ولی در نگاه تاریخی به مسئله موعودگرایی طبقه‌بندی را به کار می‌گیرد که به نظر نمی‌رسد با تاریخ اعتقادات و باورهای دینی در ایران زمین قابل انطباق باشد. ایشان ضمن ردیابی اشارات موعودگرایانه تا شاه اسماعیل تأکید می‌نمایند که "...خط سیر موعودگرایی را ما اولین بار در شیخ احمد احسائی می‌بینیم و بعد در سید محمد باب" و سپس ادامه می‌دهند که این یک شیوه رهبری خاص در پاسخ به شیوه‌های سه‌گانه فقها، صوفیه و اخباریون بوده است. هرچند بر اثر تکرار انتساب بخشی از جریان سیاسی حاکم در ایران امروز به "بابی‌گری" از سوی گروه‌های مختلف موافق و مخالف نظام سیاسی کنونی وجود چنین ارتباطی بسیار بدیهی می‌نماید ولی واقعیت اینجاست که میان جریان مشهور به "بابی‌گری" — که خود اصطلاحی برجای مانده از میراث‌های بهائی‌ستیزان و بابی‌ستیزان است — و موعودگرایان کنونی و نمونه‌های تاریخی آن تفاوت‌های بسیاری وجود دارد که مقایسه آنها را تا حد بسیار زیادی غیرممکن می‌سازد. در حالی که شاه‌اسماعیل و نمونه‌های معاصر او در دستور گرفتن از امان غایب متفق‌القول هستند، بابیان و بهائیان هر دو وجود امام غایب را مورد تردید کامل قرار دادند. این تفاوت که خود ریشه در نگاه تفسیری خاص بابیان و بهائیان به مسئله دین دارد، تنها مصداقی ملموس است تا تفاوت‌های ریشه‌ای این دو جریان را از یکدیگر نمایان سازد. *ایران پرس واچ* چندی پیش مقاله‌ای را منتشر کرد که نویسنده آن با نگرانی جریان تولد پارادایم جدیدی را که می‌تواند خواسته یا ناخواسته به بهائی‌ستیزی جدیدی منجر شود، دنبال کرده بود. همانند گرفتن دوباره این دو جریان که حقیقتاً کمترین مشابهتی از جهت رویکرد دینی خود دارند، به ویژه از سوی یکی از فرهیخته‌ترین پژوهشگران دینی ایرانی بهانه‌ای شد تا این نگرانی به جا را با نشر مجدد مقاله آرام آناهید بیان نمایم.

## بهائیان، خرافه گرایی، و هویت ایرانی

### آرام آناهید

تا چند سال پیش، معمولا هرگاه نامی از بهائیان در رسانه‌های وابسته به حکومت ایران یا جناح‌های مختلف آن برده می‌شد، برای آن بود که از رابطه این اقلیت دینی با دشمنان ایران و اسلام و توطئه‌هایش بر علیه ملت سخن به میان آید. اما اکنون چندی است که بهائیان به شکلی روزافزون با مسئله‌ای جدید پیوند داده می‌شوند: خرافه گرایی. گاهی در جریان نقد گرایش‌های خرافه گرایی در جامعه ایران به ارتباط این خرافات با اعتقادات بابی-بهائی اشاره می‌شود. زمانی غلیان باورهای هزاره گرایی در جامعه امروز ایران تداوم توطئه 160 ساله استعمارگران برای بسط گرایش‌های خرافی در ایران تلقی می‌گردد. وقتی نیز، بی آنکه سخنی از وضعیت کنونی جامعه ایران به میان آید، اعتقادات بابی-بهائی به طعنه و کنایه باورهای سراسر خرافی تلقی می‌گردد و سرزنش می‌شود. شتاب فزاینده انتشار اینگونه اخبار و تحلیل‌ها کم کم این ظن را به یقین نزدیک می‌کند که ما در آستانه ورود به دوران جدیدی از بهائی‌ستیزی هستیم.

بعد از تمامی آنچه که در طی یک قرن و نیم گذشته شاهد بوده‌ایم، دیگر این مسئله که در ایران هر اتفاقی به نحوی به بهائیان پیوند زده می‌شود، حداقل برای خود بهائی‌ها امری عادی و پیش پا افتاده است. هفت دهه پیش، وقتی بهائیان برای نخستین بار با اتهام سرسپردگی روسیه و انگلیس مواجه شدند، این اتهام موجب بهت زدگی ایشان شد. آنها تا آن زمان معمولا به طور گسترده با اتهاماتی رنگارنگ مبنی بر بی‌خدایی، بی‌اخلاقی، یا بی‌دینی مواجه بودند، اما به

## موعودگرایی و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

وطن فروشی یا بیگانه پرستی متهم نشده بودند. اما، در جریان انقلاب مشروطه و حوادث پس از آن، جامعه ایران به نحو فزاینده‌ای نسبت به دخالت منفی دول روس و انگلیس در سرنوشت خود بدبین شد، و این مقدمه شکلگیری نظریات عریض و طویل توطئه در اذهان را فراهم آورد. مدت‌ها طول کشید تا بهائیان دریافتند که بهائی ستیزی، با یک چرخش پارادایم، چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود گرفته است و اکنون، مخالفانشان، از دین جدید به عنوان توطئه‌ای طرح ریزی شده توسط دشمنان ایران و اسلام نام می‌برند.<sup>1</sup> نویسندگان بهائی، که تا آن زمان عموماً با مراجعه به قرآن و حدیث به استدلال در دفاع از باورهای خویش و رد اتهامات وارده بر آمده بودند اکنون با ادعاهایی رو در رو بودند که اینگونه استدلالات را به کلی بی حاصل می‌ساخت. کم کم بهائیان، که اهل دین بودند نه سیاست، به پاسخگویی اتهامات جدید پرداختند- اما شاید کمی دیر بود. با وجود شواهد و دلایل ارائه شده توسط محققین بهائی در رد ادعاهای مخالفین، کم کم در جامعه ایران پیرامون سرسپردگی بهائیان به دول اجنبی اجماعی نسبی حاصل شد، بطوری که دیگر حتی ایرانیانی که به آزاد اندیشی خود مباحثات می‌کردند و با افراد یا خانواده‌های بهائی در ارتباط بودند، غالباً با این فرض که "تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها" بر سرسپردگی بهائیان مهر تایید می‌زدند و با این مدعا که "شما خودتان خبر ندارید که بازیچه‌اید" ادله و براهین دوستان بهائی خود را عقیم می‌گذاشتند. در واقع، پارادایم جدید پارادایمی ابطال ناپذیر بود، چرا که هر آنچه بهائیان در اثبات عدم ارتباط خویش با سازمانهای جاسوسی روسیه و انگلستان و آمریکا و اسراییل می‌آوردند در عمل شاهدی می‌شد بر این مدعا که این سازمان‌ها آنچنان به خوبی به جعل دین جدید و سو استفاده از جماعتی فریب خورده پرداخته‌اند که اکنون بر خود آن جماعت هم این امر مشتبه شده که به راستی پیروان آئینی جدیدند.

آنچه، اکنون و در نهایت، منادی مرگ بطئی پارادایم توطئه شده شاید همان ابطال ناپذیری آن است. در واقع، سو استفاده از این پارادایم چنان بسط پیدا کرد که در عمل هر طبقه و صنفی در ایران مخالفین خود را به سرسپردگی دشمنان خارجی متهم ساخت. روند متهم شدن دیگران به ارتباط با دشمن خارجی توسط حاکمیت جمهوری اسلامی، طی سی سال گذشته، چنان به تمامی مخالفان، دگراندیشان، و بالاخره در جریان ناآرامی‌های پس از انتخابات اخیر، مردم عادی سرایت پیدا کرد که در عمل منجر به ایجاد نوعی حس همذات پنداری میان تمامی کسانی شد که طی سالیان سال به تدریج قربانی این اتهام شده بودند. شاید این حس، یک بار برای همیشه، فضا را برای گذار جامعه ایران از توهم توطئه و شکلگیری یک نگرش تاریخی واقع‌گرایانه فراهم آورد. شاید هم هنوز شرایط برای چنین گذاری فراهم نیست. اما در هر حال، تردیدی نیست که امروز غالب روشنفکران و بخش قابل توجهی از مردم عادی جامعه ایران به نظریات توطئه با تردید و بدبینی فزاینده می‌نگرند. این، برای بهائی ستیزان، بدین معناست که دیگر پارادایم توطئه کارآیی گذشته را نخواهد داشت.

<sup>1</sup> محمد توکلی طرقي بهایی ستیزی و اسلام گرایی در ایران بهایی ستیزی و اسلام گرایی در ایران، [http://www.fis-](http://www.fis-iran.org/fa/irannameh/volxix/anti-bahaiism)

[iran.org/fa/irannameh/volxix/anti-bahaiism](http://www.fis-iran.org/fa/irannameh/volxix/anti-bahaiism)

## موعودگرایی و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

در عمل نیز، به نظر می‌رسد که ما اکنون در آستانه گذار به سمت پارادایمی جدید هستیم. و البته این بار نیز، مقدمات این گذار در تجربه جامعه ایران از شرایط خویش فراهم آمده است. طی چند سال اخیر، جریانی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، به طور فزاینده توسط مخالفان خویش به خرافه‌گرایی متهم شده است. داستان‌هایی درباره نام‌نگاری شخصیت‌های حکومتی با حضرت مهدی، گفتگوی آنها و تعظیمشان در برابر امام زمانی نامرئی در دفتر کار، برنامه ریزی و تدارک آنها برای ظهور قریب الوقوع، و حتی گمانه زنی درباره نقشه عملیات جنگی لشکریان اسلام به دنبال ظهور دائمی بر سر زبانهاست. این روایت‌ها، اگر صحیح باشند، به راستی تکان دهنده‌اند. اما شاید تکان دهنده‌تر آن باشد که تعداد فزاینده‌ای از منتقدان اکنون با نام‌هایی چون "بابی‌گری جدید" از این جریان سخن می‌گویند و به تلویح یا تصریح میان آن و آئین بابی/بهائی ارتباط برقرار می‌سازند.

شاید بتوان این منتقدان را به دو دسته تقسیم کرد. دسته نخست کسانی را شامل می‌شود که موضعی برون‌دینی اختیار کرده‌اند. اینان عموماً به باور شیعیان به ظهور امام غائب به عنوان نوعی بیماری اجتماعی و فرهنگی می‌نگرند که جامعه ایران اکنون قرن‌هاست با آن دست به گریبان است. از نظر آنها، جنبش بابیه قرن نوزدهم و جریان اخیر از جمله عوارض این بیماری است. دسته دوم، اما، موضعی کاملاً دینی دارند و از منظر تفکر حاکم شیعی به این جریان می‌نگرند. ظاهراً برای این گروه دوم اعتقاد به وجود امامی که در سال 255 هجری قمری در شهر سامرای عراق متولد شده و اکنون 14 قرن است که در مکانی پنهان به سر می‌برد در تخالف با عقل سلیم نیست، اما آنچه خرافاتی است سخن گفتن از ارتباط با این امام است. آنچه هر دو دسته، سهواً یا عمداً، فراموش می‌کنند این است که جریان اخیر بر انتظار تحقق عینی روایت‌های غیر عقلانی موجود پیرامون امام دوازدهم مبتنی است، حال آنکه ظهور آئین بابی و بهائی در قرن نوزدهم نافی امکان تحقق عینی آنها و مبتنی بر تعبیر سمبولیک مواعید موعودگرایی شیعه بود.

\*\*\*

واقعیت این است که تنها روایت اسلامی آشتی‌ناپذیر با عقل روایت شیعیان از تولد و سپس غیبت صغری و کبرای امام زمان نیست. برای اندیشمندان اسلامی، همواره وفق دادن بخش قابل توجهی از آموزه‌ها و روایات اسلامی و قرآنی با عقل چالش برانگیز بوده است. قرآن و حدیث از قیام مردگان روایت می‌نمودند، از بهشت و جهنم سخن می‌گفتند، و از جن و ملک حکایت می‌کردند. برای اندیشمندان اسلامی توجیه عقلی این روایات و حکایات چندان آسان نبود. به علاوه این پرسش نیز مطرح بود که چرا حقایق دینی در آثار الهی، نه مثلاً همچون حقایق فلسفی به صورت گزاره‌ای، که عموماً در قالب روایت‌ها و حکایت‌هایی عجیب بیان شده است. شاید نخستین بار این فارابی، فیلسوف قرن سوم و چهارم هجری، بود که راهی برای توجیه اختلاف زبان فلسفه و دین فراهم آورد. فارابی معتقد بود که فیلسوف و نبی از دو طریق مختلف به عقل فعال متصل می‌شوند. از نظر او، در حالی که ارتباط اندیشمند به واسطه تعقل ظنی

## موعودگرایی و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

میسر می‌گردد، نبی از قوه خیال برای اتصال خویشتن به سرچشمه حقیقت مدد می‌جوید.<sup>2</sup> این تلویحا بدان معنا بود که اختلافات ظاهری میان حقیقت فلسفی و دینی ناشی از اختلاف میان دو حوزه یا "عالمی" است که حقیقت در آن تجلی یافته است. در حالی که فیلسوف حقایق را در قالب مفاهیم و گزاره‌های انتزاعی ادراک می‌نماید، نبی آنها را در عالم خیال و در حالی که لباس وجودات غیر مادی را بر تن نموده‌اند مشاهده می‌نماید.

یک قرن پس از فارابی، امام محمد غزالی در کتاب *فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة* تاکید نمود که اندیشمند اسلامی مجاز است تا قائل به "وجود خیالی" برای آنچه که شریعت از وجود آن خبر داده باشد.<sup>3</sup> برای غزالی، که خیال عارف را برتر از عقل فیلسوف یافته بود، تایید امکان وجود موجودات یا رخداد وقایع در عالم خیال به هیچ وجه به معنای تخفیف میزان اعتبار این موجودات و وقایع نبود. برعکس، عالم خیال عالمی بود که در آن حقایق غامض الهی رنگ محسوسات می‌گرفتند تا در غالبی سمبولیک و به شکلی روایی خود را بر مخاطب خویش آشکار کنند. پس از غزالی، نوبت به شهاب الدین سهروردی<sup>4</sup> و سپس ابن عربی<sup>5</sup> رسید تا به تبیین و توصیف عالم خیال پردازند. از نظر این دو، عالم "خیال منفصل" (یا "مثال اکبر") عالمی قائم به خود بوده و وجودی مستقل از افراد و اشخاص، یا فاعلین تخیل، داشت. تاکید بر وجود عالم "خیال منفصل" عملا بدان معنا بود که وجودات خیالی صرفا سوژه‌کتیو و فردی نیستند. جماعتی از مردمان (و بطور خاص اعضای یک جامعه دینی) قادرند تا بر سر آنچه در عالم خیال تجربه کرده‌اند به اجماع رسند و تخیلات خویش را با یکدیگر سهیم شوند. سهروردی احتمالا نخستین کسی بود که آسمان این عالم را هورقلیا نامید، و جابلقا و جابلسا (جابرصا، جابرصا) را، که اتفاقا در برخی احادیث شیعه نیز بدانها اشاره شده<sup>6</sup>، در زمره اراضی آن دانست.

به تدریج، نه تنها نزد عرفا و فلاسفه اسلامی که برای متفکران شیعی نیز عالم خیال به جایگاه تحقق آن دسته از وجودات و وقایع منقول در دین تبدیل شد که حدوث مادی آنها محال می‌نمود. حتی پیش از شیخ احمد احسایی، ملاصدرا شیرازی از عالم مثال سهروردی برای توجیه معاد جسمانی در غالب "بدن مثالی" بهره گرفت. اما شاید بطور خاص این شیخ احسایی، اندیشمند قرن سیزدهم هجری، بود که به صراحت بخش قابل توجهی از باورهای اسلامی و شیعی را به عالم مثالی راجع نمود. شیخ، از معراج حضرت رسول با بدن هورقلیایی نوشت، از ورود بدن‌های

<sup>2</sup> هانری کرین، تاریخ فلسفه اسلامی: <http://issuu.com/abusa1/docs/hist-to-islamic-phil-vol-1/91>

<sup>3</sup> مجتهد شبستری؛ هرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تهران: طرح نو، 1379، صفحه 123 و 124

<sup>4</sup> زهرا زواریان، عالم مثال از دیدگاه سهروردی، <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1576939>

<sup>5</sup> Henry Corbin, Alone with the alone: creative imagination in the Sūfism of Ibn 'Arabī, page 219

<sup>6</sup> <http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=4297>

## موجودگرای و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

هورقلیایی به بهشت و جهنم سخن به میان آورد، و به طور خاص از حضور امام غایب، نه در دنیای فیزیکی، که در جابلقا و جابلسا سخن گفت.<sup>7</sup> از این طریق، او و شاگرد مشهورش، سید کاظم رشتی، بسیاری از اتفاقاتی را که براساس برداشت رایج اسلامی و شیعی در عالم واقعیت مادی واقع شده بود، یا قرار بود واقع شود، به عالم خیال منتقل نمودند.

نزدیک به هزار سال طول کشیده بود، تا امکان تحقق برداشتی جدید از آموزه‌های دین اسلام، و از واقعه غیبت در تفکر شیعی فراهم آید. اکنون این آمادگی در گوشه ای از جامعه شیعیان ایجاد شده بود که با وقوف بر این امر که بخشی مهم از تاریخش، نه در عالم ماده، که در تخیل جمعی جامعه دینی تحقق یافته است در راه کسب درکی جدید از روایت‌ها و آموزه‌های دینی خود گام بردارد و به دریافتی جدید از هویت خویش نائل آید. سرنوشت این بود که یک جوان 25 ساله شیرازی منادی درک و دریافت جدید شود: سید علی محمد باب، که چندی در کلاس درس سید کاظم رشتی حضور یافته بود و از او با احترام فراوان یاد می‌کرد. در مدتی کوتاه، این جوان، که نه شمشیر بر کمر داشت و نه عمر هزار ساله، در دل پیروان خود تحولی عمیق درباره چیستی دین و کیستی پیامبر ایجاد کرد و نگاه ایشان را به هستی خویش، و به هدف و مقصدشان در زندگی متحول نمود. او از ظهور یک دین جدید به عنوان نقطه اوج و کمال آیین پیشین سخن گفت، قیامت را زمان ظهور جهانبینی جدید دانست، خروج مردگان از قبر را به رهایی ایشان از باورهای تعبدی کهن تبیین کرد، و بهشت و جهنم را به قرب و بعد الهی تعبیر نمود. اگر جامعه گنجایش تحمل این نگاه جدید را داشت، اگر علما با این هویت نو با کمی مدارا برخورد می‌نمودند، شاید امروز این نگاه جدید جزء جدایی ناپذیر آگاهی ملت شده بود، بی آنکه به نامی جدید شناخته شود. اما چنین نشد. پاداش کسانی که به این نگاه جدید دل بستند دشمنی و نفرت ارکان قدرت در ایران، یعنی روحانیت و حکومت، بود. شانزده دهه بعد، هنوز شیفتگان آن هویت جدید قربانیان هر روزه این دشمنی و نفرتند.

\*\*\*

همه ساله، سیزده روز پس از پانزدهم شعبان - همان روزی که سراسر ایران را چراغانی می‌کنند، تولد امام دوازدهم را جشن می‌گیرند، و برای ظهور عاجلش به درگاه الهی دعا می‌کنند - جماعتی از مردمان، در خانه های خویش، در گوشه و کنار این کشور به آرامی دور هم جمع می‌شوند تا سالگرد تیرباران جوانی را گرامی دارند، که زمانی به ایشان آموخت که می‌توانند از هویت گذشته خویش گذار کنند بی آنکه آنرا نفی نمایند، و عالم را به شکلی نو ببینند بی آنکه آن چه را قبلا می‌دیدند انکار کنند. چرا که، به قول او:

<sup>7</sup> Moojan Momen: An Introduction to Shi'i Islam, Oxford: George Ronald, 1985

## موعودگرایی و ولایت‌مداری جمهوری اسلامی و نسبت آن با بهائیان

---

نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده، این ممتنع است. زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه، امروز او به این مقام نرسیده بود، و همچنین اگر دین آدم نبود، امروز این دین به این حد نرسیده<sup>8</sup>.

امروز این جماعت، هم از سوی گروهی از اندیشمندان سکولار و هم از طرف جمعی از چهره های مذهبی، با اتهام خرافه گرایی روبروست. یک بار دیگر، پای بهائیان به عنوان شریکان جرم در آنچه بر این سرزمین می رود به میان کشیده شده است. شاید قصد منتقدین این بوده که با پیوند زدن جریان مذکور با آیین بهائی، یعنی آیینی که از نگاه هواداران آن جریان در زمره بزرگترین دشمنان ایران و اسلام جای دارد، موجبات تضعیف آن را فراهم آورند. یا شاید صرفاً می خواسته‌اند که گناه سردرگمی امروز جامعه ایران را بر گردن دیگری اندازند. در هر حال، احتمالاً قربانی اتهامات مذکور صرفاً یک اقلیت سیصدهزار نفری در ایران، یا یک جامعه دینی شش میلیون نفری در جهان نیست. شاید قربانی اصلی، آن جریان عظیم فکری است که هزار سال به واسطه ابرمردان اندیشه ایرانی-اسلامی به پیش رانده شد، تا امکان تکامل و تعالی جامعه خود را فراهم آورد—جامعه ای که اکنون بیش از یک قرن است که سراسیمه در جستجوی هویت خویش است.

---

<sup>8</sup> منتخبات آیات از حضرت نقطه اولی، ص 61